

روش شناخت حقیقت در حکمت اشراق

محمد بهشتی*

چکیده

فلسفه اشراق شهاب فروزانی بود که در حوزه اندیشه اسلامی درخشید و حکمت اسلامی را با نور خود برافروخت و توانست فلسفه را به عرفان نزدیک کند؛ زیرا از یک سو از تعارض نداشتن عقل با شهود، بلکه از همسازی و همراهی این دو سخن گفت و از سوی دیگر تأکید کرد که می‌توان با اندیشه و استدلال و قوانین عقلی، شهود و تجربه عرفانی را تبیین و توجیه کرد و این بود که میان اندیشه و شهود جمع سالم برقرار ساخت و زمینه‌ای مناسب برای تحلیل عقلی و فلسفی یافته‌های عرفانی به وجود آورد و فصل جدیدی در حوزه فلسفه و عرفان گشود. در این میان آنچه اهمیت ویژه‌ای دارد بررسی چگونگی روش شناخت در مکتب فلسفی اشراق و ویژگی‌ها و تمایز آنها با روش‌های شناختی دیگر است.

این مقاله روش شناخت حقیقت در نظام فلسفی اشراقی را که به دست بنیانگذار آن شیخ شهاب الدین سهروردی بنا نهاده شد و پس از وی فیلسوفی نیامد که به آن روش نیندیشد و بدان وامدار نباشد، بررسی می‌کند و از جایگاه عقل، شهود و آموزه‌های دینی در حکمت اشراق و از چگونگی تلائم و توافق آنها سخن می‌گوید و تمایز و تفاوت این روش را با روش‌های شناختی در حکمت مشاء، حکمت متعالیه و عرفان نظری بیان می‌کند.

واژگان کلیدی: حکمت اشراق، شیخ اشراق، فلسفه، عرفان، اندیشه، شهود، دین، روش‌شناسی

۱. بیان مسئله

تفکر فلسفی به تدریج در پایان قرن سوم هجری در جهان اسلام رشد و گسترش یافت. در آغاز مکتب فلسفی مشاء از سوی فارابی و ابن‌سینا، نظامی استوار یافت و به مرحله پختگی رسید؛ اما با فرازها و فرودها و آشکار شدن برخی کاستی‌های فلسفه مشاء زمینه ظهور نظام فلسفی اشراق از سوی شیخ شهاب‌الدین سهروردی فراهم آمد.

هدف شیخ اشراق از تأسیس نظام فلسفی جدید آن بود که این مکتب فلسفی کاستی‌های فلسفه مشاء را نداشته باشد و متدولوژی و روش‌شناسی و زیرساخت‌ها و مفروضات آن بتوانند مسائل بنیادین را به درستی تبیین و اثبات کنند و در تبیین و حل مشکلات اساسی چون بحث علم و ادراک، معرفت نفس، علم باری تعالی، عوالم وجود و ایجاد زمینه برای رشد و پرورش عقل نظری و عملی نارسایی و ناتوانی نداشته باشد.

در فراروی ما پنج پرسش مطرح است؛ نخست اینکه چرا نظام فلسفی اشراقی روش شناخت حقیقت در حکمت مشاء را ناقص دانست؟ دوم اینکه در فلسفه اشراق برای رسیدن به معارف حقیقی از چه روشی استفاده شده است و مختصات و ویژگی‌های روش شناخت حقیقت در فلسفه اشراق چیست؟ سوم، چگونه با اتخاذ و به‌کارگیری روشی که در فلسفه اشراق برگزیده شده است، باز می‌توان نظام اشراقی را نظامی فلسفی دانست؟ چهارم اینکه تفاوت و تمایز روش شناخت حقیقت در فلسفه اشراق با روش شناخت حقیقت در حکمت متعالیه چیست؟ و پرسش پایانی این است که تمایز روش شناخت حقیقت در نظام اشراقی با روش شناخت حقیقت از نگاه اهل عرفان چیست؟

در این مقاله می‌کوشیم زوایای مختلف روش شناخت حقیقت در فلسفه اشراق را بیان کنیم و با استناد به آثار مستقیم شیخ شهاب‌الدین سهروردی بنیانگذار فلسفه اشراق پرسش‌های یاد شده را پاسخ گوئیم؛ اما لازم است در آغاز این نکته قابل توجه را گوشزد کنیم که همه آثار شیخ اشراق با روش شناختی اشراقی نگاشته نشده، بلکه آثار، کتب و رساله‌های وی با یک نگاه کلان دارای سه رویکرد است:

الف) فلسفی مشایی: شیخ اشراق در اوائل فلسفه‌ورزی رویکرد مشایی داشته و مدافع و حامی جدی فلسفه مشاء بوده است^۱ (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۵۶) و آثاری را با روش شناختی فلسفه مشاء یعنی روش عقلی استدلالی و با سبک و سیاق بحث نظری نگاشته است مثل تلویحات، مقاومات، مشارع و مطارحات (همان، ج ۱)؛

ب) فلسفی اشراقی: رویکرد دوم شیخ اشراق رویکرد اشراقی کشفی شهودی است. وی در

۱. و صاحب هذه الاسطر كان شديد الذب عن طريقة المشائين.

مقطع دوم زندگی خویش پس از مواجهه با نارسایی و کاستی‌های مکتب مشاء با گام نهادن در عرصه ریاضت و سیر باطن به شهود دست یافت و رویکرد شهودی و نگرش اشراقی را برگزید و اثر گرانسنگ حکمة الاشراق را نگاشت؛ کتابی که به گفته صدرالمتألهین شیرازی روشنی‌بخش چشم و دل اهل شهود است (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۱۳)؛

(ج) ادبیات داستانی: شیخ اشراق در برخی از رسائل فارسی و عربی با زبان نماد و تمثیل و رمز و با ادبیات داستانی روش شناختی اشراقی خود را پیگیری کرده است.

با در نظر گرفتن این موضوع تلاش ما در این مقاله تکیه بر آثار اشراقی سهروردی به ویژه حکمة الاشراق است. بی‌تردید یادآوری موضوعات بالا موجب می‌شود که آثار سهروردی در مقاطع مختلف زندگی علمی او به صورت دقیق بررسی و ارزیابی و از استنادهای بی‌مورد و از داوری‌های شتابزده و خلط مباحث پرهیز شود. با این مقدمه به پرسش‌های مطرح شده پاسخ داده می‌شود و در آغاز این پرسش که چرا نظام فلسفی اشراق روش شناختی مکتب مشاء را ناقص دانسته است پاسخ داده می‌شود.

۲. نقصان روش شناختی حکمت مشاء

همان‌طور که اشاره شد شیخ اشراق در آغاز پیرو و مدافع جدی فلسفه مشاء بود و در چندین کتاب خویش به تبیین و توضیح میراث فلسفی مشاییان پرداخته است (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۵۶ و ج ۳، ص ۱۴). اما پس از مواجهه با ناتوانی فلسفه مشاء در حل بخشی از مباحث مهم از جمله بحث ماهیت و چگونگی معرفت (همان، ج ۱، ص ۷۰، ۴۸۹ و ج ۲، ص ۱۸)، هویت نفس (همان، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۱۰)، علم باری تعالی (همان، ص ۱۵۲، ۲۱۲)، عوالم وجود (همان، ص ۲۴۱ و ۲۴۲) و همچنین در باب درک و کشف حقایق و رموز جهان هستی و درک مبادی عالی‌ه هستی مکتب مشاء را ناتوان یافت و افزون بر ملاحظه اینکه ابن‌سینا خود اعتراف کرده است که عقل انسان از درک حقایق اشیا و شناخت حقیقت جواهر مادی و حتی حقیقت اعراض ناتوان است چه برسد به درک حقیقت نفس و عقل و مبادی عالی هستی و حقیقت باری تعالی، سخن صریح ابن‌سینا در این زمینه این است:

الوقوف علی حقائق الاشياء ليس في قدرة البشر ونحن لانعرف من الاشياء الا الخواص واللوازم والاعراض، ولانعرف الفصول المقومة لكل واحد منها، الدالة على حقيقته، بل نعرف انها اشياء لها خواص واعراض فاننا لانعرف حقيقة الاول ولا العقل ولا النفس ولا الفلك والنار والهواء والارض ولانعرف ايضاً حقائق الاعراض. و مثال ذلك اننا لانعرف حقيقة الجوهر، بل انما

عرفنا شیئاً له هذه الخاصیته و هو انه الموجود لا فی موضوع و هذا لیس حقیقه... (ابن‌سینا، ۱۳۹۱، ص ۷۱).

درک حقایق اشیا در توان بشر نیست و ما در زمینه شناخت اشیا جز خواص و لوازم و اعراض چیزی نمی‌دانیم و هرگز به فصول مقومه‌ای که بیانگر حقیقت اشیا است دسترسی نداریم و تنها می‌دانیم که این اشیا دارای خواص و اعراض است. بنابراین انسان از درک حقیقت حضرت باری تعالی، درک حقیقت عقل، نفس، فلک، آتش، هوا، آب و خاک و حقایق اعراض ناتوان است. به‌عنوان مثال ما حقیقت جوهر را نمی‌شناسیم و تنها می‌دانیم که جوهر موجودی است که لا فی موضوع است اما این امر خاصیت اوست نه حقیقت او.

به هر حال، شیخ اشراق چنان‌که خود تصریح می‌کند فلسفه مشاء را در باب کشف حقایق و رموز جهان هستی ناتوان یافت و اساس این ناتوانی را در روش معرفت‌شناختی آن و انحصار دانستن شیوه شناخت به بحث و نظر و اندیشه و طرد شیوه کشف و شهود دانست؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم بن‌مایه حقیقت و واقعیت، وجود است و نیز توجه داریم که حقیقت وجود صورت عقلی ندارد و نمی‌توان آن را با تصور و تصدیق و با علم حصولی و با بحث و نظر عقلی شناخت (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۱-۱۵۲). پیداست آنچه ما از حقیقت وجود از طریق علم حصولی و صور ذهنی می‌شناسیم عنوان و وجهی از وجوه آن است و نه خود حقیقت وجود و چنان‌که ابن‌سینا خود اعتراف و اذعان کرد که ما حقیقت اشیا را تنها از طریق آثار و لوازم و اعراض و نشانه‌ها می‌شناسیم و این شناخت به شکل ضعیف و مبهم است؛ نتیجه اینکه نظام فلسفی مشاء برای رسیدن به حقیقت اشیا ناقص و ناتوان است و این امر به دلیل آن است که روش شناختی و متدولوژی آن در بحث و نظر خلاصه می‌شود و رویکرد آن استدلال محض است و از این‌رو، هرگز نمی‌تواند حقیقت مبادی عالی هستی و حقیقت نفس و عقل و معرفت را چنان‌که هست بشناساند.

۳. چگونگی روش‌شناختی حکمت اشراق

با توجه به مطالب پیشین عقل به تنهایی و بدون استمداد از شهود و تجربه‌های عرفانی و واردات قلبی نمی‌تواند حقایق اشیا را بشناسد و فیلسوف و حکیم هرچند برخوردار از عقل قوی، تیزبین و عمیق باشد، چنانچه از تهذیب نفس و سلوک عرفانی بهره‌مند نباشد نمی‌تواند به حقایق و معارف حقیقی دست یابد؛ از این‌رو بسیاری از علوم و معارف و حقایق برای او کشف نمی‌شود و به حقایق اشیا دست نمی‌یازد، براساس این اصل شیخ اشراق در عرصه ریاضت و سیر و سلوک باطنی و سیر نفسانی گام نهاد و سرانجام به کشف و شهود و خلسه ملکوتی بار یافت و از این رهگذر پاره‌ای از

مشکلات علمی او حل شد و این بود که نقطه عطفی در زندگی او به وجود آمد. (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۰-۷۲) و به عرفان و اشراق دلپسته شد و روش شناختی فلسفه اشراق را براساس اندیشه و شهود پی‌ریزی کرد. ناگفته پیداست هرچند متدولوژی و روش شناخت حقیقت حکمت اشراق براساس اندیشه و شهود است اما پایه اصلی این روش کشف و شهود می‌باشد و بر آن تأکید فراوان شده است (همان، ج ۲، ص ۱۰۱ و نیز، ج ۳، ص ۲۰۵).

ویژگی‌های روش شناخت حقیقت در نظام اشراقی عبارت است از:

الف) همراهی عقل و کشف: از نگاه نظام فلسفی اشراق عقل و کشف نه تنها تعارض و تهافتی ندارند؛ بلکه عقل و کشف دو طریق گشوده برای رسیدن به حقایق و واقعیات‌اند، حتی هریک از عقل و کشف به ساحت‌های هم راه دارند چون می‌توان از عقل برای توجیه و تبیین مشاهدات و مکاشفات استفاده کرد و مفاد کشف و شهود را به دیگران انتقال داد و عقل نیز به کمک شهود می‌تواند از افق‌های تازه و معارف و آگاهی‌های متعالی چیزی به چنگ آورد. معارف و حقایقی که هرگز با گام‌های خود نمی‌توانست بدان دست یابد (همان، ج ۱، ص ۱۲۱، ۳۶۱ و ج ۲، ص ۱۰)؛

ب) قوانین قطعی و بدیهی عقلی معیار کشف و شهود: در روش معرفت‌شناختی اشراقی قوانین و اصول عقلی بدیهی معیار و ملاک صحت و سقم مکاشفات و مشاهدات عرفانی است. دلیل این امر آن است که قوانین و اصول عقلی بدیهی در همه زمینه‌ها، ساحت‌ها و حوزه‌ها حتی در حوزه عرفان و در مورد مشاهدات و مکاشفات و بلکه در حوزه دین نیز ساری و جاری هستند و به حوزه خاصی و زمینه و قلمرو محدودی اختصاص ندارند؛ زیرا اصول عقلی بدیهی دو شاخصه و ویژگی بسیار مهم دارند: یکی دارای ضرورت صدق‌اند و دیگری دارای ضرورت جهت هستند؛ یعنی در همه ساحت‌ها و زمینه‌ها و شرایط و در هر زمان و مکان و در هر عالمی حتمیت و ضرورت صدق دارند و پر واضح است که در قضایای علمی همین جهت حتمیت و ضرورت اساس کار است و ما غیر از ضرورت، جهت دیگری نداریم و ادعای گزاره‌های علمی همین حتمیت است؛ اما آن قضایایی که این جهت در آنها حتمی و واقعی است، اصول عقلی بدیهی می‌باشند؛ از این‌رو اصل بنیادین استحاله اجتماع نقیضین قانون عقلی عام و جاری در همه حوزه‌ها و معیار صحت اندیشه و حتی معیار صحت کشف و شهود و آموزه‌های دینی است (همان، ص ۱۲۱) و بر این اساس تناقض‌گویی در حوزه عرفان هم مجاز نیست و چنانچه شهود و مکاشفه عارف به‌گونه‌ای باشد که با این اصل مهم بدیهی سازگار نباشد و عقل آن را محال بداند عارف باید در کشف و شهود خود درنگ کند؛ بنابراین عقل بدیهی و یا به قول عارفان عقل منور ضابط و معیار و ملاک درست برای سنجش و ارزیابی کشف است (همان، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۲)؛

ج) تقدم و تفوق دین بر عقل و کشف: نکته درخور توجهی که در گفته‌ها و یافته‌ها سهروردی

وجود دارد و در واقع از پایه‌های روش شناخت حقیقت در فلسفه اشراق به حساب می‌آید این است که شیخ اشراق با اینکه خود را وارث حکمت عتیق ایران و یونان می‌داند و از حکیمان پیش از ارسطو در یونان باستان و نیز از خسروانیان بسیار تجلیل کرده؛ اما هرگز گفته‌ها و یافته‌های آنان را سند اصلی خود قرار نداده، بلکه آیات شریفه قرآن را معیار و ملاک قرار می‌دهد و این چنین باور خود را آشکارا بیان می‌کند: همان‌گونه که خلق و ایجاد به دست خداوند است، ارشاد و هدایت نیز تنها به راهنمایی اوست، این قدرت لایزال خداوند است که تو را لباس هستی می‌پوشاند و کلمات نورانی اوست که تو را هدایت می‌کند، پس هر رأی و نظر و اندیشه و سخنی که کتاب خدا و سنت قطعی رسول خدا ﷺ آن را تأیید نکند از درجه اعتبار ساقط است و از امور لغو و بیهوده به شمار می‌آید و بی‌بهاست و هر کسی به رشته محکم قرآن چنگ نزند گمراه است و در مغاک هوا و هوس فرو افتاده است (همان، ج ۴، ص ۱۰۲).

نتیجه اینکه هر چند برای رسیدن به معارف حقیقی روش‌های شناختی گوناگون وجود دارد؛ از جمله روش عقلی فلسفی، روش تلفیقی عقلی نقلی، روش کشفی شهودی و روش مبتنی بر حس و تجربه حسی، اما روش شناختی و متدولوژی نظام فلسفی اشراقی بر پایه عقل و کشف و نقل بنا نهاده شده است و بنیانگذار فلسفه اشراق اذعان داشت که داده‌های عقلی و فلسفی و یافته‌های قلبی و کشفی باید در کنار هم قرار گیرند و هر دو در خدمت نقل و وحی، نیازهای معرفتی، ایمانی و آرمانی انسان را تأمین و مشکلات اساسی و مسائل بنیادین را حل کنند.

۴. نظام اشراقی فلسفی است

با توجه به مطالب پیشین این سؤال مطرح می‌شود که چگونه با اتخاذ و به‌کارگیری روشی که در فلسفه اشراق برگزیده شده است باز می‌توان نظام اشراقی را فلسفی دانست؟ در پاسخ باید گفت که هر چند مکتب اشراق به عرفان بسیار نزدیک است؛ ولی با وجود همه آنچه این مکتب را به عرفان نزدیک کرده است باید اعتراف کرد که نظام اشراقی یک مکتب فلسفی است؛ زیرا نخست، نقش تفکر عقلانی و علوم بحثی و استدلالی هرگز انکار نشده است و به هیچ‌وجه اندیشه و استدلال و علم بحثی نفی نشده‌اند؛ بلکه از دانش بحثی و استدلالی برای دو هدف استفاده شده است؛ یکی به‌عنوان پیش‌نیاز در فراگیری حکمت اشراق (همان، ج ۱، ص ۱۹۴) و دیگری برای تبیین و توضیح یافته‌های اشراقی و عرفانی (همان، ج ۲، ص ۹)؛ دوم، در کتاب حکمة الاشراق و نیز آثاری که چنین نمی‌نماید که محور مباحث در آنها صبغه عرفانی می‌باشد، اقامه دلیل در آنها مشهود است و برای اثبات هر مطلبی اقامه دلیل عقلی شده است؛ سوم، در روش شناخت حقیقت در فلسفه اشراق همان‌طور که برای معرفت‌های شهودی حساب ویژه باز شده، نسبت به علوم بحثی و استدلالی نیز

تأکید فراوان شده است؛ به گونه‌ای که درک مطالب و حقایق و معارف اشراقی بدون مهارت لازم در علوم بحثی و نظری غیرممکن دانسته شده است (همان، ج ۱، ص ۱۹۴) و بر این اساس نیز مرتبت و منزلت حکیمان و دانشوران با دو ملاک اندیشه و شهود و عقل و کشف ارزیابی شده است (همان، ج ۲، ص ۱۱ و ۱۲) و در این راستاست که شیخ اشراق گفته است اگر سالک قدرت بحث و استدلال نداشته باشد، ناقص است چنان‌که اگر فیلسوف از شهود ملکوت بی نصیب باشد بی‌مایه است (همان، ج ۱، ص ۳۶۱).

ادعای شیخ اشراق این است که همراهی عقل و کشف روش فلسفی همه حکیمان در گذشته بوده است. حکیمان یونان و ایران باستان و فیلسوفان بابل و مصر و هند بحث و نظر و کشف و شهود را در کنار هم به‌عنوان روش حکمت خود پذیرفته بودند (همان، ج ۱، ص ۴۱) و نگاه به آنان همواره نگاه به حکیم و حکمت بوده و هرگز کسی به ذهنش خطور نکرده است که فیثاغورث و یا کیومرث، حکیم نباشند.

به هر حال، حکمت اشراق رشته‌ای از معرفت و قسمی از فلسفه است و هرگز نمی‌توان آن را یک نظام غیرفلسفی دانست؛ بلکه با اتخاذ و به‌کارگیری روش معرفت‌شناختی اندیشه و شهود و عقل و کشف باز نظام فلسفی است.

۵. تفاوت روش شناخت حقیقت در حکمت اشراق با حکمت متعالیه

سهروردی و صدرالمآلهین هر دو در این روش شناختی فلسفی اشتراک دارند که نباید در دستیابی به معارف و حقایق به بحث و نظر و استدلال اکتفا کرد؛ بلکه باید اندیشه و استدلال و بحث و نظر را در کنار کشف و شهود قرار داد تا بتوان نیازهای معرفتی را تأمین و به معارف سترگ دست یافت و عقل و شهود با هم تهافت و تعارض ندارند؛ بلکه همراه و همساز می‌باشند و تلائم و توافق دارند؛ البته حکمت متعالیه صدرایی در اتخاذ این روش و ام‌دار حکمت اشراقی است و سهروردی در زمینه همراهی اندیشه و شهود و بسنده نکردن به استدلال در دستیابی به حقیقت بر ملاصدرا تقدم دارد و بی‌گمان بر صدرالمآلهین تأثیرگذار بوده است. اما تفاوت روش شناختی حکمت اشراق با حکمت متعالیه در سه امر مهم است:

الف) سهروردی در بسیاری از موارد پایه و اساس بحث خود را کشف و شهود قرار داده است بدان پایه که اگر استدلال عقلی و برهانی در مورد بحث نباشد اصلاً شک و تردیدی وجود نخواهد داشت، وی به صراحت می‌گوید:

و هذا سياق آخر لم يحصل لي أولاً بالفكر بل كان حصوله بامر آخر ثم طلبت عليه الحجة حتى لو قطعت النظر عن الحجة مثلاً ما كان يُشككني فيه مشكك (همان، ج ۲، ص ۱۰).

حکمت اشراق بافت و ساخت دیگری است که با فکر و اندیشه به دست نیامده است؛ بلکه از طریق دیگر یعنی از راه مشاهدات و مکاشفات و بارقه‌های الهی حاصل شده است و البته پس از دریافت معارف برای تبیین آن به دنبال استدلال گشته‌ایم و اگر در این موارد دلیلی هم وجود نداشت، هرگز کسی نمی‌توانست در آنچه برای ما حاصل شده است تردید کند و ما را به شک اندازد.

بنابراین، روش شناخت حقیقت در حکمت اشراق هر چند براساس اندیشه و شهود است؛ اما تکیه اصلی این روش بیشتر بر شهود و بارقه‌های الهی است و کشف و شهود به‌عنوان پایه اصلی این روش به حساب آمده و بر آن تأکید بیشتری شده و داور نهایی دانسته شده است (همان و نیز ج ۳، ص ۲۰۵).

اما روش شناخت حقیقت در حکمت متعالیه بیشتر بر برهان و استدلال عقلی است تا کشف و شهود و چنان‌که ملاصدرا خود تصریح می‌کند که آنچه برهانی نیست و بر آن دلیل قطعی وجود ندارد در نظام فلسفی خود نیاورده و بدان اعتماد نکرده بلکه برهان عقلی را داور نهایی دانسته است. او می‌گوید:

و اما نحن فلا نعتمد کل الاعتماد علی ما لا برهان علیه قطعياً و لانذکره فی کتبنا الحکمیة، (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲۳۴). ما هرگز بر آنچه برهان قطعی ندارد اعتماد تام نمی‌کنیم و در کتاب‌های فلسفی خود نمی‌آوریم؛

ب) امر دوم در تفاوت روش شناختی حکمت اشراق با حکمت متعالیه این است که سهروردی مشاهدات عرفانی را از بدیهیات به شمار می‌آورد و آنها را بی‌نیاز از اقامه برهان می‌داند و در حقیقت دامنه مشاهدات را عام و گسترده می‌سازد که شامل شهود قلبی نیز بشود و می‌گوید: همان‌گونه‌که بر پایه شهود حسی علم یقینی حاصل می‌شود و ما با مشاهده محسوسات به یقین می‌رسیم و بر آن اساس علوم صحیحی مثل هیئت را بنا می‌کنیم، همچنین براساس مشاهده امور روحانی به یقین می‌رسیم و بر آن اساس علوم و معارفی را سامان می‌دهیم و بخشی از فلسفه و معارف حقه را بر پایه مشاهدات قلبی پی‌ریزی می‌کنیم و هرکس چنین روشی نداشته باشد بویی از حکمت نبرده است (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۸).

بنابراین سهروردی در باب مشاهدات قلبی دو کار بدیع را انجام داد: یکی اینکه مشاهدات را اعم دانست؛ به‌گونه‌ای که شامل شهود قلبی بشود و دوم به حساب آوردن شهود قلبی بسان اولیات به‌عنوان بنیاد و پایه اصلی فلسفه (یزدان‌پناه و علی‌پور، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۹).

همچنین، سهروردی در حکمة الاشراف مجهولات را به سه قسم تقسیم می‌کند و چنین می‌آورد: قسمی از مجهولات با تنبیه و اخطار و صرف توجه روشن می‌شود و نیازی به استدلال ندارد، این قسم همان اولیات و بدیهیات است؛ قسم دوم مشاهدات قلبی است که نیازمند استدلال

و اقامه برهان نیست و بسان بدیهیات و محسوسات نیازی به دلیل ندارد؛ اما قسم سوم مجهولاتی است که باید با استدلال و اقامه برهان و با تنظیم قیاس منطقی به بدیهیات بینجامد و روشن شود (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۸).

اما در حکمت متعالیه مشاهدات عرفانی از بدیهیات دانسته نشده است و به لحاظ روش شناختی همه آنچه را صدرالمآلهین در کتاب‌های حکمی خود آورده مستند به برهان و استدلال است و از آنچه برهانی نیست احتراز و تنها به آن مقداری که بحث و نظر و برهان گنجایش دارد بسنده کرده و نسبت به ماورای برهان، اعتماد تام نکرده است. هرچند در باورهای شخصی خود به آنچه با قوت ایمان برای او مکشوف شده ایمان دارد؛ اما در عرصه مباحث حکمی بدان‌ها نپرداخته است (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷-۱۳۸)؛

(ج) امر سوم در تفاوت روش شناخت حقیقت در حکمت اشراقی با حکمت متعالیه این است که سهروردی در کنار عقل و کشف از کتاب و سنت به عنوان منبعی برای دستیابی به معارف و حقایق یاد کرده است و همان‌طور که بیان شد کتاب و سنت را معیار صحت و سقم معارف و آموزه‌ها دانسته و می‌گوید: هر رأی و نظر و اندیشه و سخنی که کتاب خدا و سنت قطعی رسول خدا آن را تأیید نکند از درجه اعتبار ساقط است و از امور لغو و بیهوده به شمار می‌آید و بی‌بهاست و هر شخصی که به رشته محکم قرآن چنگ نزند گمراه است و در مغاک هوا و هوس فرو افتاده است (سهروردی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۱۰۲).

اما صدرالمآلهین با اینکه عرفان و برهان و قرآن را سه منبع معرفتی می‌داند و در برابر معارف و آموزه‌های دینی تسلیم محض است و بر آنها تأکید فراوان دارد و منکر آموزه‌های دینی را خارج از اسلام می‌داند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۳۰۳، ۱۱، ۲۳۶)؛ اما هرگز اصلی از اصول حکمی خود را بدون استدلال و اقامه برهان و تنها با تکیه بر نقل و آموزه‌های دینی مطرح نمی‌کند و همواره در حکمت متعالیه التزام خویش را در پیروی از برهان به اثبات می‌رساند. او می‌گوید: مستند کلان ما مکاشفه و ذوق و یا تقلید از شریعت نیست؛ بلکه تکیه ما بر حجج و براهین است و بسنده کردن بر روش شهودی محض ناقص است (همان، ص ۳۲۶).

۶. تمایز روش شناخت حقیقت در نظام اشراقی با روش شناختی اهل عرفان

هرچند سهروردی بر ذوق و کشف و شهود بسیار تأکید دارد و پایه اصلی روش شناختی حکمت اشراق را بر شهود استوار کرده است؛ اما همان‌طور که بیان شد روش شناختی او بر سه منبع استوار شده است: عقل، شهود و وحی و چنان‌که او برای آگاهی‌ها و معارف شهودی اعتبار و استحکام و استواری لازم را قائل است، نسبت به علوم بحثی و نظری و استدلالی نیز تأکید فراوان کرده و درک معارف و

حقایق اشراقی را منوط به دانستن بلکه داشتن مهارت لازم در علوم بحثی و نظری دانسته است و حتی بدون مهارت در علوم بحثی درک معارف اشراقی را غیرممکن دانسته است (همان، ص ۱۹۴).
در صورتی که روش‌شناختی اهل عرفان این است که پای استدلالیان چوبین بود و پای چوبین سخت بی‌تمکین بود و چنان‌که قیصری در مقدمه فصوص آورده است: کشف و شهود یگانه منبع معرفتی اهل عرفان است و داور اصلی نیز کشف و شهود است و رهاورد روش استدلال جز گمان چیزی نیست (قیصری، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۹).

افزون بر این، مهم‌ترین رکن عرفان وحدت حقیقی و شخصی وجود است و تمامی مباحث عرفان بر این اساس است که وجود واحد حقیقی است و اصلاً کثرت ندارد و بیش از یک وجود واقعیت ندارد و آنچه به‌عنوان کثرت شناخته می‌شود تجلیات و مظاهر او هستند و آنها فی حد نفسها امور اعتباری هستند (همان، ص ۱۰، ۱۱، ۲۲ و ۴۲). حال اگر روش‌شناختی اشراقی با روش‌شناختی اهل عرفان یکی باشد، باید مدار سخن سهروردی بر وحدت شخصی وجود باشد و وحدت شخصی وجود به صورت برجسته در مباحث معرفتی وجود داشته باشد؛ ولی در مجموع آثار سهروردی سخنی از وحدت شخصی وجود نیست، هرچند ممکن است در مواردی بسیار اندک جمله‌ای یافت شود که گویی به وحدت شخصی وجود اشعار دارد؛ اما این جمله‌ها گذری سریع و نظری و نگاهی شتابان است که در مورد آن تبیینی صورت نگرفته است.

۷. نتایج

با توجه به آنچه گذشت ابعاد و زوایای روش شناخت حقیقت در حکمت اشراق مشخص شد و نکات ذیل به دست آمد:

- الف) حکمت اشراق، در کنار حکمت مشاء و حکمت متعالیه دارای روش‌شناختی خاص خود است که در راه رسیدن به حقیقت بسنده کردن به عقل را بر نمی‌تابد؛ بلکه از همراهی عقل و کشف سخن می‌گوید و در این مهم طلایه‌دار است و دیگر مکاتب فلسفی در این جهت وامدار آن می‌باشند؛
- ب) حکمت اشراق تلائم و توافق عقل و کشف و وحی را اساس روش‌شناختی خود قرار داده است، گو اینکه بر کشف و شهود تأکید بیشتری دارد و داور اصلی را شهود می‌داند؛
- ج) روش‌شناختی حکمت اشراق آنگاه به وجود آمد که سهروردی با ناتوانی عقل و استدلال در حل بخشی از مباحث مهم مواجه شد، نکته‌ای که خود ابن‌سینا نیز بدان اذعان داشته است؛
- د) در روش شناخت حقیقت در حکمت اشراق هرچند بر شهود تأکید بیشتر شده است؛ اما هرگز نقش تفکر عقلانی و علوم بحثی و استدلالی انکار نشده بلکه بدون مهارت در علوم بحثی و نظری درک معارف اشراقی غیرممکن دانسته شده است؛

ه) تمایز و تفاوت روش حکمت اشراق با حکمت متعالیه این است که در حکمت متعالیه تنها بر داوری برهان و استدلال تکیه می‌شود؛ اما در حکمت اشراق داور شهود است؛ به‌گونه‌ای که اگر دلیلی هم بر مطلب نباشد خدشه‌ای در بحث حکمی وارد نمی‌شود؛

و) تمایز روش حکمت اشراق با روش عارفان این است که در روش عارفان به شهود بدون مراجعه به عقل و استدلال بسنده می‌شود؛ اما در روش شناختی حکمت اشراق عقل و بحث و نظر جایگاه شایسته‌ای دارند و به‌عنوان پیش‌نیاز معارف اشراقی و برای تبیین و توضیح یافته‌های اشراقی و عرفانی استفاده می‌شوند.

منابع

- ابن‌سینا، ابوعلی (۱۳۹۱)، التعليقات، مقدمه، تحقیق و تصحیح سیدحسین موسویان، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۷۲)، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱ و ۲، تصحیح و مقدمه هنری کُربن و ج ۳، تصحیح و مقدمه سیدحسین نصر و ج ۴، تصحیح و مقدمه نجفعلی حبیبی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قیصری، داوود (۱۳۸۲)، شرح فصوص الحکم، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم: بوستان کتاب.
- ملاصدرا [شیرازی، صدرالدین] (۱۳۸۱)، المبدء و المعاد، تصحیح محمد ذبیحی و جعفرشاه نظری، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- _____ (۱۹۸۱)، الاسفار الاربعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- یزدان‌پناه، یدالله، و مهدی علی‌پور (۱۳۸۹)، حکمت اشراق، ج ۲، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان سمت.